

نقدی بر تفاسیر حقوقی ماده ۲۱۸ قانون مدنی و ارائه تفاسیر بر پایه آموزه‌های فقه امامیه*

- امین سلیمان کلوانق^۱
- احمد باقری^۲
- احمد مرتاضی^۳

چکیده

یکی از مواد مورد اختلاف در قانون مدنی، ماده ۲۱۸ است که بیان می‌دارد: «هر گاه معلوم شود که معامله به قصد فرار از دین به طور صوری انجام شده، آن معامله باطل است». اکثر حقوق دانان بعد از انتساب حکم بطلان مذکور در ماده به صوری بودن معامله، حکم معامله به قصد فرار از دین را که به طور واقعی انجام گرفته، با تفاسیر متعددی تحلیل کرده و هیچ یک حکم به بطلان آن نداده‌اند. بلکه برخی نظر به «نافذ بودن معامله به قصد فرار از دین» و گروهی نیز به عدم نفوذ آن رأی داده‌اند و تفاسیری همچون «انتساب بطلان به صوری بودن

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۱/۱۰ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۹/۳۰.

۱. دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه قم (نویسنده مسئول) (amin.soleyman1370@gmail.com).

۲. استاد دانشگاه تهران (bagheri@ut.ac.ir).

۳. استادیار دانشگاه تبریز (a.mortazi@tabrizu.ac.ir).

معامله»، «لحاظ وجود حق برای طلبکار نسبت به عین اموال بدهکار در معامله به قصد فرار از دین»، «ملازم بودن معامله به قصد فرار از دین با تزییع حق طلبکار»، «قصد فرار از دین، به عنوان انگیزه معامله صوری»، «صوری بودن به عنوان وصف معامله به قصد فرار از دین» را ارائه کرده‌اند. در این جستار با پژوهش در متون فقه امامیه و با استناد به مخالفت این معامله با امر شارع مبنی بر وجوب پرداخت دین و وجوب عزم و نیت بر ادای آن و ملازم بودن آن با حرمت فرار از دین و بالتبع نامشروعیت جهت معامله مزبور و در نهایت فقدان یکی از شرایط صحت معامله، تفاسیر ناظر بر ماده مذکور، نقد شده است و حکم بطلان چنین معامله‌ای پذیرفته شده و در نهایت راهکاری برای قانون‌گذار جهت رفع ابهام از این ماده پیشنهاد گردیده است.

واژگان کلیدی: معامله صوری، جهت معامله، ماده ۲۱۸ قانون مدنی، وجوب نیت ادای دین، جهت نامشروع.

طرح مسئله

در برخی موارد، اشخاص به رغم داشتن دین به دیگری، اقدام به انجام معامله‌ای می‌کنند که در آن اموال خود را به دیگران انتقال می‌دهند و قصد فرار از دین را دارند؛ مانند اینکه شخصی کارخانه خود را به هر نحوی (محاباتی یا معوض) جهت عدم تسلط طلبکاران به فرزند خود انتقال دهد. در خصوص حکم این معامله در ماده ۲۱۸ قانون مدنی مصوب دور ششم قانون‌گذاری مجلس شورای ملی سابق در اردیبهشت سال ۱۳۰۷ این عبارت آمده بود:

هر گاه معلوم شود که معامله به قصد فرار از دین واقع شده، آن معامله نافذ نیست.

اما در سال ۱۳۶۱ به موجب اصلاحاتی که مجلس شورای اسلامی در قانون به عمل آورد، همین ماده قانون مدنی را حذف نمود و با توجه به اینکه از سال ۱۳۶۱ تا ۱۳۷۰ مستند قانونی برای عنوان فرار از دین وجود نداشت، ناگزیر به دلیل نیاز جامعه به وجود دستورالعملی قانونی و وجود پرونده‌های متعدد معامله به قصد فرار از دین در محاکم، ماده ۲۱۸ در اصلاحیه مورخ ۱۳۷۰/۸/۱۴ مورد توجه قرار گرفت و هم از لحاظ عبارت و هم حکم قانون، با تغییرات اساسی مواجه شد؛ بلکه تغییرات عمده از نظر عبارتی و ناشی از مبانی فقهی در آن ایجاد شد. در این ماده آمده است:

هر گاه معلوم شود که معامله به قصد فرار از دین به طور صوری انجام شده، آن معامله باطل است.

ولی این ماده که معامله به قصد فرار از دین و معامله صوری را با هم ذکر کرده، از این جهت دچار ابهام است که آیا صوری بودن معامله، موضوعیتی در بطلان عقد دارد یا نه؟ زیرا در صورتی که پاسخ مثبت باشد، اگر همین معامله به صورت واقعی انجام گیرد، حکم متفاوت خواهد بود و بر اساس مفهوم مخالف ماده می توان حکم به نافذ بودن آن معامله داد. این ابهام در نهایت منجر به تفسیرهای متعدد دیگری از این ماده شده است؛ از جمله اینکه اگر معامله به قصد فرار از دین به صورت واقعی انجام گیرد، غیر نافذ است، در حالی که مبنای اغلب این تفسیرها به موضوعیت داشتن صوری بودن در حکم ماده برمی گردد که به نظر نادرست می رسد. لذا ضرورت دارد که تفاسیر ناظر بر ماده باز پژوهی شود تا حکم معامله ای که به قصد فرار از دین به طور واقعی انجام شده است، تبیین گردد.

تفاسیر ناظر بر ماده ۲۱۸ ق.م.

در تفسیر این ماده، وجوه شش گانه ای وجود دارد که در ذیل به توضیح و نقد آنها پرداخته می شود.

۱. انتساب بطلان به صوری بودن معامله

از محتوای ماده ۲۱۸ قانون مدنی دانسته می شود که اگر معامله فقط به قصد فرار از دین باشد و صوری نباشد، مانند هبه یا صلح محاباتی مال به بنیاد خیریه، نافذ نیست. این نکته را ماده ۲۱۸ مکرر هم تأیید می کند. با این توضیح، هم حکم معاملات صوری که در آنها قصد نتیجه روشن نیست و هم حکم معاملاتی که به قصد فرار از دین به نحو غیر صوری انجام می گیرد، روشن گردید. حکم اولی بطلان مطلق است و حکم دومی عدم نفوذ. به جز این، هر سخن که گفته شود، دور از مبانی فقهی و حقوقی مسئله است و حکم عدم نفوذ از جمع بین اصل تسلیط و قاعده لاضرر به دست می آید (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۹: ۱۸۰-۱۸۱).

نقد

این تفسیر، حکم دو نوع معامله را از ماده استخراج کرده که یکی بطلان معامله صوری و دیگری عدم نفوذ معامله به قصد فرار از دین است. در نقد این تفسیر باید گفت که بطلان قراردادهای فاقد قصد انشا، مورد اجماع فقهای امامیه می‌باشد (عاملی جبعی، ۱۴۱۴: ۲۴/۹؛ موسوی خمینی، بی‌تا: ۵۰۸/۱؛ مصطفوی، ۱۴۲۳: ۳۳) و در قانون مدنی هم تکرار چنین مطلبی بعد از ذکر آن در مواد ۱۹۱ تا ۲۰۹، کاری لغو و به دور از شأن قانون‌گذار می‌باشد. البته برخی از فقیهان همچون امام خمینی بر خلاف مشهور معتقدند که تعلیق در انشا صحیح، ولی تعلیق در منشأ مبطل و با محذور عقلی مواجه است (موسوی خمینی، ۱۴۲۱: ۳۵۰/۱). اما باید توجه داشت معامله‌ای که در آن انشای عقد معلق شده، مشمول حکم مواردی که طرف قرارداد فاقد قصد انشاست، نمی‌باشد. از این رو، ایشان به رغم اینکه عقد فاقد قصد انشا را باطل قلمداد می‌کنند (همو، بی‌تا: ۵۰۷/۱)، اما تعلیق در انشا را مبطل عقد نمی‌دانند. ولی در مسئله مورد بحث که قرارداد صوری است، تعلیقی صورت نمی‌پذیرد، بلکه از اساس، قصد انشایی وجود ندارد؛ چرا که در قرارداد صوری، معلق‌علیهی وجود ندارد تا با حصول آن، معامله صحیح باشد.

در خصوص حکم عدم نفوذ هم باید گفت به موجب روایت نبوی که کوتاهی شخص ثروتمند در پرداخت بدهی را ظلم می‌داند (نوری طبرسی، ۱۴۰۸: ۳۹۷/۱۳؛ طباطبایی بروجردی، ۱۴۲۹: ۷۱۸/۲۳)، آنچه که دلالت بر حرمت ممانعت در ادای دین دارد، به طریق اولی دلالت بر حرمت قصد فرار از دین دارد (موسوی سبزواری، ۱۴۱۳: ۱۵۴/۲۱) و هر جا که وفای به دین واجب باشد عزم و تصمیم بر ادای آن نیز واجب است (مغنیه، ۱۴۲۱: ۶/۴). پس حکم تکلیفی نیت ادای دین، وجوب است و چون این وجوب عزم، از منویات شارع می‌باشد، هر عملی که منجر به مخالفت با منویات شارع شود یا با آن منافات داشته باشد، باطل است. همچنین باید متذکر شد که چون این نیت و قصد از مقتضیات ایمان می‌باشد، پس وجوب این نیت و قصد بر ادای دین، به طور مطلق می‌باشد؛ خواه شخص قدرت بر ادا داشته باشد و خواه نداشته باشد (عاملی جبعی، ۱۴۱۰: ۱۸/۴). با این حال روشن می‌شود که نیت ادای دین واجب است. لذا هر چیزی که با این نیت شارع و وجوب مخالف باشد، حرام و نامشروع می‌باشد. حال اگر در قالب

جهت باشد، موجب بطلان آن عمل خواهد شد. گفته می‌شود که نیت عدم ادا نیز نوعی جهت نامشروع است؛ آن‌چنان که صاحب جواهر نیز قرضی را که با نیت عدم ادا صورت گرفته، فاسد دانسته و در تأیید نظر خود به روایت ابو‌خدیجه استناد کرده است. به موجب این روایت، هر گاه شخصی از دیگری قرضی بخواهد، ولی نیت عدم تأدیة آن را داشته باشد، به منزله دزد عادی است (نجفی، ۱۴۰۴: ۴۲/۲۵). البته صاحب جواهر، احکام سارق را بر ایشان بار نکرده، بلکه با استناد به برخی از روایات باب سرقت، قصد عدم پرداخت دین را موجب فساد و بطلان عقد قلمداد کرده است^۱ که حاکی از استناد بطلان، به نامشروع بودن جهت معامله می‌باشد. بنابراین می‌توان از کلام صاحب جواهر، وجوب نیت ادای دین را به روشنی برداشت نمود.

اگر اشکال شود که قانون مدنی در ماده ۲۱۷، جهت نامشروع را در صورتی موجب بطلان می‌داند که تصریح نسبت به آن صورت بگیرد و در فرض مسئله، تصریح به جهت نامشروع واقع نشده است. در پاسخ می‌توان گفت که اولاً اگر مراد از تصریح، ذکر در متن عقد باشد، این نادرست است؛ چرا که هیچ فقهی بین حکم معامله در صورتی که اتفاق بر جهت نامشروع در متن عقد بوده یا قبل از آن تبانی بر آن صورت گرفته، فرق قائل نشده است و اختلافی که هست در اینجا است که آیا مراد از تصریح، توافق و دو طرفی بودن جهت نامشروع است یا جایی را که یک طرف انگیزه نامشروع دارد نیز شامل می‌شود. با توجه به اینکه محل بحث (جهت نامشروع) در فقه دارای فروضی است، یکی از این فروض جایی است که شخص علم به جهت نامشروع طرف مقابل دارد (یعنی نحوه احراز جهت نامشروع، توافق به آن در متن عقد یا قبل از عقد نیست، بلکه علم به جهت نامشروع وجود دارد). در اینجا هم برخی فقها بر این باورند که معامله حرام است (عاملی جبعی، ۱۴۱۴: ۱۶۵/۱) و به نظر سید خوبی در این موارد، احکام تکلیفی مستلزم ایجاد حکم وضعی می‌شود (توحیدی تبریزی، بی‌تا: ۳۵۳/۵). به عبارتی می‌توان گفت که ایشان صرف آگاهی از انگیزه نامشروع را برای بطلان معامله کافی می‌دانند. در واقع می‌شود گفت که با توجه به مبانی فقهی در مسئله از قبیل شمول

۱. «یستفاد من نصوص السرقة أن عدم نية القضاء حال القرض، مفسدة لعقده».

قاعده حرمت اعانه بر اثم، وجوب دفع منکر، حرمت اکل مال به باطل و روایاتی که به طور خاص در این مورد وارد شده است، این مطلب مهم استخراج می‌شود که وقتی که مشروعیت جهت به عنوان یکی از شرایط اساسی صحت معاملات باشد، پس نیت شارع بر آن است که قراردادی با جهت نامشروع منعقد نشود و فلسفه بطلان قرارداد با جهت نامشروع این خواهد بود که از اشاعه فحشا و منکرات جلوگیری شود. در این صورت، طرق احراز^۱ تأثیری در وضعیت حقوقی قرارداد با جهت نامشروع نخواهد گذاشت. به عبارتی دیگر، وقتی کشف شد که جهت قرارداد نامشروع است، بنا بر انگیزه شارع بر منع از وقوع چنین قراردادهایی، قرارداد منعقدشده محکوم به بطلان است و همچنان که قبلاً گفته شد و بعداً هم خواهد آمد، انگیزه فرار از دین، یک انگیزه نامشروع می‌باشد.

بنا بر مطالب پیش گفته، در این معامله به استناد قاعده لاضرر نمی‌توان حکم به عدم نفوذ داد؛ زیرا بحث از ضرری بودن چنین معاملاتی در کنار اشاره به وجوب نیت پرداخت دین، دلیل نمی‌شود که بر اساس قاعده لاضرر حکم به عدم نفوذ داده شود. چرا که اولاً بر اساس آنچه در منطق مسلم است، نتیجه تابع اخس مقدمتین است و اینجا از یک سو قرارداد به خاطر جهت نامشروع باطل است و از دیگر سو به دلیل ضرری بودن غیر نافذ است؛ در نتیجه بطلان مقدم خواهد بود. ثانیاً چه بسا قرارداد با جهت نامشروعی باشد که در آن اشخاص ثالثی از اجرای مفاد آن متضرر شوند، با اینکه به استناد ضرری بودن، حکم به عدم نفوذ با منطق حقوقی موافق است، ولی چون جهت نامشروعی در قرارداد لحاظ شده، حکم به بطلان منطقی‌تر و مقدم می‌باشد و در واقع جمع بین این دو دلیل (ضرری بودن و نامشروعیت جهت) خواهد بود.

بر فرض اینکه مقتضای جمع بین اصل تسلیط و قاعده لاضرر، حکم عدم نفوذ باشد، باز هم برداشت چنین حکمی از متن ماده نیاز به دلیل دارد، در حالی که چنین دلیلی مفقود است (حتی اگر برای ماده مفهوم هم قائل باشیم، حکم صحت به دست می‌آید، نه حکم عدم نفوذ).

۱. طرق احراز جهت را می‌توان به این موارد تقسیم کرد: ۱. اشتراط یا توافق بر آن؛ ۲. تبانی قبل از عقد؛ ۳. علم به جهت نامشروع؛ ۴. قراین و شواهد حال.

۲. لحاظ وجود حق برای طلبکار نسبت به عین اموال بدهکار در معامله

به قصد فرار از دین

گفته شده است با مطالعه مقررات ماده ۲۱۸ سابق و بررسی سوابق فقهی و حقوق اروپایی آن به نظر می‌رسد که مبنای اصلی حکم این معامله، لحاظ وجود حق برای طلبکار نسبت به عین اموال بدهکار است؛ زیرا از قرار گرفتن مقررات معامله به قصد فرار از دین در مبحث جهت معامله تنها چیزی که استنباط می‌شود، مشابهت بین دو ماده ۲۱۷ و ۲۱۸ است، ولی این امر را نمی‌توان استنباط کرد که مبنای حکم معامله به قصد فرار از دین، مانند ماده ۲۱۷ قانون مدنی عدم مشروعیت جهت معامله است. هرچند که نیت ناپاک مدیون در وضع این حکم به گونه‌ای مؤثر بوده و مطابق نظر برخی فقها که این معامله را به فروش انگور برای ساختن شراب تشبیه کرده‌اند، پایه اصلی حکم مزبور عدم مشروعیت جهت معرفی شده است (شهیدی، ۱۳۹۲: ۳۴۹) و فلسفه سلب اعتبار از این نوع معامله در پاسداری از حق عینی طلبکار، نسبت به اموال مدیون می‌باشد که در صورت وجود انگیزه فرار از دین، نسبت به مال بدهکار انعکاس پیدا می‌کند (همان: ۳۵۱-۳۵۲). از مقررات موجود نمی‌توان حکم عدم نفوذ معامله به قصد فرار از دین را به طور مطلق به هر معامله‌ای، آن‌طور که در ماده ۲۱۸ سابق انعکاس داشت، استنباط کرد و با لحاظ مقررات موجود خاص وجود قصد فرار از دین و ضرری بودن معامله برای بستانکاران و غیر نافذ یا قابل فسخ بودن معامله، از مختصات مشترک این مقررات خاص می‌باشد (همان: ۳۵۶-۳۵۷).

نقد

طبق تفسیر فوق بر اساس منابع فقهی این معامله، حکم بطلان چندان غریب از ذهن نمی‌باشد و از میان فقها هم با استناد به نامشروعیت جهت چنین معامله‌ای، حکم به بطلان داده شده است (طباطبایی یزدی، ۱۴۱۵: ۲۴۷) و خود مفسر هم به این اشاره داشته که تصمیم بر ادای دین و تلاش در این راه از واجبات شمرده شده و حتی انجام عبادات واجب موسع مدیون، نظیر نماز در اول وقت و پیش از ادای دین که وقت مضیق دارد، باطل اعلام شده است و واجب بودن تصمیم بر ادای دین با ممنوع بودن

نیت فرار از دین و نیز تشکیل معامله با این انگیزه ملازمه دارد و با قبول دلالت نهی بر بی‌اعتباری معاملات، می‌توان بی‌اعتباری معامله به انگیزه فرار از دین را استنباط کرد (شهیدی، ۱۳۹۲: ۳۶۷) و اینکه گفته شده از آمدن مواد ۲۱۷ در کنار هم، تنها مشابهت آن‌ها با یکدیگر استنباط می‌شود باید گفت که بالاخره در این مشابهت باید یک وجه شبهی باشد و آن‌گونه که از عنوان این مواد پیداست، وجه شبه چیزی جز جهت معامله نیست. فلذا اینکه گفته معامله به قصد فرار از دین ربطی به جهت معامله ندارد، خلاف ظاهر است و نیاز به اثبات دارد و اگر برای اثبات آن صرفاً به «وجود حق عینی برای طلبکار در اموال بدهکار» تمسک شود، این استدلال تمام نیست؛ چون از طرفی برای پیدایش حق عینی نسبت به اموال، باید حکم به حجر شود و از نظر فقها برای اینکه مدیون ممنوع از تصرفات در اموالش شود، باید حکم حجر از طرف حاکم صادر شود (طوسی، ۱۳۸۷: ۲/۲۵۰؛ طبرسی، ۱۴۱۰: ۱/۵۵۹؛ حلی، ۱۴۰۵: ۳۶۱؛ اردبیلی، ۱۴۰۳: ۱/۱۸۱). لذا معاملات مدیون تا زمانی که حکم حجر وی صادر نشده است، صحیح می‌باشد (عاملی جعی، ۱۴۱۴: ۳/۱۴۲؛ اردبیلی، بی‌تا: ۴۸۹) و برای صحت تصرف اعمال مدیون قبل از صدور حکم هم به دلایلی استناد کرده‌اند که عبارت‌اند از: ۱. جریان داشتن قاعده «الناس مسلطون علی أموالهم» قبل از محکومیت به حجر، ۲. فقها اجماع دارند که حکم حجر فقط از طرف حاکم ثابت شود و در صورت عدم صدور آن هیچ مانعی از تصرف وجود ندارد. همچنین برای صدور چنین حکمی، شرایطی لازم است که به طور کلی عبارت‌اند از: ثابت شدن دیون نزد حاکم، حال شدن دیون، قصور اموال مدیون نسبت به دیون، درخواست حکم حجر وی توسط طلبکاران از حاکم (علامه حلی، ۱۴۱۳: ۲/۱۴۲؛ موسوی خویی، ۱۴۱۰: ۲/۱۷۹) و بعد از صدور چنین حکمی، فقها هر نوع تصرفی را باطل نمی‌دانند، بلکه اگر محجور مدیون بعد از حکم حجر تصرفی کند که منافعی با حق طلبکاران باشد و موجب ضایع شدن حقشان شود، باطل است و در غیر این صورت باطل نیست؛ از قبیل طلاق و عفو از قصاص (حسینی حلی، ۱۴۱۷: ۲۴۷؛ بیهقی کیدری، ۱۴۱۶: ۲۹۳؛ عاملی جزینی، ۱۴۱۴: ۲/۲۰۵؛ قطان حلی، ۱۴۲۴: ۱/۴۴۷). پس به طور کلی می‌شود گفت که ملاک فقها برای بطلان تصرفات مدیون محجور (نه مدیون مطلق که شامل مدیون غیر محجور هم بشود) این است که در آن تصرف، ضرری برای طلبکاران

باشد وگرنه در صورتی که ضرری نباشد، تصرفاتش صحیح می‌باشد (علامه حلی، ۱۴۱۳: ۱۴۳/۲؛ فخرالمحققین حلی، ۱۳۸۷: ۶۵/۲؛ عاملی جزینی، ۱۴۱۷: ۲۹۹/۲؛ عاملی کرکی، ۱۴۱۴: ۲۲۷/۵؛ حسینی عاملی، بی‌تا: ۳۱۵/۵؛ نجفی، ۱۴۰۴: ۲۸۴/۲۵). لذا معاملات مدیون تا زمانی که حکم حجر وی صادر نشده است، صحیح می‌باشد (کاظمی، بی‌تا: ۱۴۲/۳؛ اردبیلی، بی‌تا: ۴۸۹) و قبل از آن، هیچ حقی نسبت به اموال بدهکار برای بستانکار پدید نمی‌آید. البته این را باید متذکر شد که با اندک تأملی، این مطلب برداشت می‌شود که بحث فقها در اینجا منحصر به وضعیت معاملات در زمان قبل و بعد از حکم به حجر است، بی‌آنکه سخنی از جهت معامله به میان آید و از بحث نمی‌توان به صحت معامله به قصد فرار از دین پی برد. در پاسخ به اینکه بخواهیم قاعده تسلیط را دلیل بر صحت معامله به قصد فرار از دین قبل از حکم حجر بدانیم، باید بگوییم که قاعده تسلیط تا جایی کاربرد دارد که ضرری بر دیگری وارد نسازد یا مخالفتی با اوامر شارع نداشته باشد؛ حال آنکه در مسئله، وجود قصد فرار از دین مبین چیز دیگری است و نباید هیچ کسی مال خود را در حرام صرف کند و فقها نیز قاعده سلطنت را به طور مطلق قبول نکرده‌اند. به تعبیر ملا محمد نراقی حدیث نفی ضرر وارد بر قاعده سلطنت می‌باشد (۱۴۲۲: ۲۹۰-۲۹۱).

از طرف دیگر ممکن است بدهکار صد برابر آنچه را که در معامله انتقال می‌دهد، در دارایی خود داشته باشد و به راحتی بتواند حق بستانکار را بپردازد و این داشتن اموال دیگر برای مدیون، مانع از این می‌شود که مبنای ذکرشده (یعنی وجود حق عینی برای طلبکار در اموال بدهکار) دلیل بر حکم عدم نفوذ یا قابلیت فسخ شود؛ زیرا به غیر از آنچه در معامله به قصد فرار از دین انتقال یافته، باز هم اموالی برای ادای دینشان وجود دارد.

اگر این اشکال شود که معامله به قصد فرار از دین، موضوع ماده ۲۱۸ جایی است که مدیون مال دیگری نداشته باشد که بتواند با آن بدهی خود را بپردازد وگرنه معامله به قصد فرار از دین صدق نمی‌کند. در پاسخ می‌شود گفت:

اولاً در ماده، معامله به قصد فرار از دین مقید به عدم کفایت اموال باقی‌مانده مدیون برای تأدیه دیون نشده است.

ثانیاً در منابع فقهی هم برای صدق معامله به قصد فرار از دین، چنین شرطی قرار داده نشده است.

ثالثاً اگر هم گفته شود که ماده ۲۱ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب تیر ۱۳۹۴^۱، این شرط را برای موضوع ماده ۲۱۸ قرار داده، در پاسخ می‌شود گفت که از ظاهر ماده چنین برمی‌آید که ماده ۲۱، برای معامله به قصد فرار از دینی که با شرایط مذکور در ماده باشد، حکم خاص قرار داده و این از باب مقید کردن عنوان معامله به قصد فرار از دین نیست، بلکه برای معامله به قصد فرار از دینی که با این شرایط باشد، جنبه کیفری هم در نظر گرفته است که این بی‌تأثیر از روایات موجود در باب نیست.

۳. ملازم بودن معامله به قصد فرار از دین با تضييع حق طلبکار

در تحلیل معامله به قصد فرار از دین گفته‌اند که قصد فرار از دین به خودی خود موجب عدم نفوذ معامله نمی‌شود، بلکه به اعتبار ملازمه با تضييع حق طلبکار است. بدین جهت هر گاه طلبکار چنین معامله‌ای را اجازه دهد، اشکال مرتفع می‌گردد. بنابراین می‌توان گفت هر تصرفی که بدهکار در اموال خود بنماید و موجب تضييع حق طلبکار شود، غیر نافذ است؛ خواه بدهکار قصد فرار از دین را داشته باشد یا نه (امامی، بی‌تا: ۱/۲۲۷-۲۲۸).

نقد

اگر بحث از ملازم بودن معامله به قصد فرار از دین با تضييع طلبکار بود، باید ماده حکم به غیر نافذ بودن معامله می‌داد. ولی از آنجا که ماده، حکم به بطلان را پذیرفته است، چنین برمی‌آید که قانون‌گذار نظری به تضييع حق طلبکاران نداشته و همان گونه که از ظاهر مواد پیداست، بحث در نامشروعیت جهت معامله بوده است.

۱. در این ماده آمده است: «انتقال مال به دیگری به هر نحو به وسیله مدیون با انگیزه فرار از ادای دین به نحوی که باقی مانده اموال برای پرداخت دیون کافی نباشد، موجب حبس تعزیری یا جزای نقدی درجه شش یا جزای نقدی معادل نصف محکوم‌به یا هر دو مجازات می‌شود و در صورتی که منتقل‌الیه نیز با علم به موضوع اقدام کرده باشد، در حکم شریک جرم است. در این صورت، عین آن مال و در صورت تلف یا انتقال، مثل یا قیمت آن از اموال انتقال‌گیرنده به عنوان جریمه اخذ و محکوم‌به از محل آن استیفا خواهد شد».

رفع ابهام از ارتباط ماده ۲۱۸ ق.م. با مواد ۴۲۳ و ۴۲۴ ق.ت.

در خصوص ارتباط این ماده با ماده ۴۲۳ قانون تجارت می‌شود گفت که فرق اساسی میان این دو ماده است و آن اینکه ماده ۲۱۸ از باب قواعد عمومی قراردادها و در مقام بیان یکی از شرایط اساسی صحت معاملات است و دیگر اینکه مقید نشده است به اینکه شخص معامله‌کننده به قصد فرار از دین، اموال دیگری برای ادای دین داشته باشد یا نه. همچنین از این باب که حکم توقف یا ورشکستگی وی صادر شده باشد یا نه (به عبارتی فقهی حکم حجر وی صادر شده باشد یا نه) مطلق است. این در حالی است که ماده ۴۲۳ ق.ت. اساساً ناظر به معاملات تاجر است و با فلسفه حمایتی از طلبکاران، به آن موارد اشاره کرده است.

توجه به این فرق اساسی و در نظر گرفتن زمان تصویب این قوانین، ما را به این مطلب رهنمون می‌شود که با توجه به رابطه عموم خصوص من وجهی که میان این دو ماده است، در مقام تعارض به این کیفیت جمع شود که چنانچه تاجری بعد از توقف، معامله‌ای بدون انگیزه فرار از دین انجام دهد و موجب ضرر به طلبکاران شود، به استناد ماده ۴۲۳ این قرارداد باطل است، در حالی که بنا بر قانون مدنی چون انگیزه فراری نبوده، صحیح است. در خصوص تاجری هم که قبل از تاریخ توقف برای فرار از دین یا برای اضرار به طلبکارها معامله نموده با اینکه این مورد هم می‌تواند مشمول ماده ۲۱۸ ق.م. و هم ماده ۴۲۴ ق.ت. شود، ولی با توجه به اینکه ماده ۲۱۸ بعد از ماده ۴۲۴ تصویب شده، ماده ۲۱۸ حاکم خواهد بود. به طور کلی نتیجه این می‌شود که چنانچه قصد فرار از دین باشد، معامله باطل است و اگر قصد فرار از دین نباشد، ولی موجب ضرر به طلبکاران شود، دو حالت پیش می‌آید؛ یکی اینکه معامله بعد از تاریخ توقف باشد و دیگر اینکه قبل از تاریخ توقف باشد که در اولی معامله باطل (به استناد ماده ۴۲۳ ق.ت.) و در دومی معامله قابل فسخ خواهد بود (به استناد ماده ۴۲۴ ق.ت.).

۴. قصد فرار از دین به عنوان انگیزه معامله صوری

حکم بطلان در ماده، مستند به صوری بودن معامله می‌باشد و قصد فرار از دین، انگیزه معامله صوری محسوب می‌شود. در نتیجه معامله صوری باطل است و معامله حقیقی و

با انگیزه فرار از دین بین دو طرف نفوذ حقوقی دارد، ولی بر طبق ماده ۴ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی در برابر طلبکاران قابل استناد نیست (کاتوزیان، ۱۳۹۲: ۲۰۸).

نقد

از تفسیر فوق دو حکم برداشت می‌شود؛ یکی بطلان معامله صوری و دیگری نافذ بودن معامله به قصد فرار از دین. در ارتباط با حکم اول گفته شد که بطلان معامله صوری یقینی است، ولی جای ذکر آن در مباحث مربوط به جهت معامله نمی‌باشد و مسلماً قانون‌گذار به آن آگاه بوده که قبلاً مبحث مستقلی را به بحث درباره قصد انشا اختصاص داده و معامله به قصد فرار از دین را در آنجا مطرح نکرده است و آنچه که در ذیل مباحث جهت معامله و با عنوان معامله به قصد فرار از دین آمده و مراد است، قصد به معنای دوم یعنی انگیزه (و نه قصد انشا) می‌باشد و اینکه گفته شده قصد فرار از دین انگیزه معامله است، طبیعتاً منظور از انگیزه همان جهت می‌باشد؛ زیرا انگیزه معنایی جز این ندارد و همان طور که قبلاً هم گفته شد، نیت ادای دین واجب است و فقها به آن فتوا داده‌اند (علامه حلی، ۱۴۱۳: ۱۰۱/۲؛ فیض کاشانی، بی‌تا: ۱۲۸/۳) و حتی ادعای اجماع بر آن شده است (عاملی کرکی، ۱۴۱۴: ۹/۵). بنابراین اگر جهت قرارداد، قصد فرار از دین باشد، این جهت سواي اینکه به دلیل مخالفت با منویات شارع، نامشروع می‌باشد و موجب بطلان عقد است، ضد عام وجوب نیت ادای دین نیز می‌باشد و گفته می‌شود که امر به شیء، مقتضی نهی از ضد عام آن شیء می‌باشد و اختلاف فقها تنها در کیفیت دلالت امری است که بر نهی از ضد عام آن دارد (موسوی خویی، ۱۴۲۲: ۳۳۱/۲).^۱ گفتنی است همان گونه که قبلاً هم اشاره شد، مراد از تصریح در ماده ۲۱۷ نه به معنای ذکر در عقد، بلکه مهم آشکار شدن آن می‌باشد و حتی موارد علم به آن را هم همان گونه که برخی از فقها گفته‌اند، شامل می‌شود. از همین رو، این نظر با ماده ۲۱۷ مخالف نیست.

۱. عمده نظریات در نحوه دلالت امر به شیء بر نهی از ضد آن، به سه دسته تقسیم می‌شوند: ۱. امر به شیء عین نهی از ضد عام می‌باشد؛ ۲. امر به شیء به دلالت تضمینی دلالت بر نهی از ضد عام دارد؛ ۳. امر به شیء به دلالت التزامی دلالت بر نهی از ضد عام دارد.

۵. صوری بودن به عنوان وصف معامله به قصد فرار از دین

تکیه ماده ۲۱۸ بر بیان حکم معامله به قصد فرار از دین بوده و واژه صوری را به عنوان وصف آن معامله به کار برده است. در نتیجه، متعلق ضمانت اجرای ماده (بطلان) نیز معامله به قصد فرار از دین است. منتها به ناچار باید گفت که این بطلان نسبی است؛ یعنی تنها طلبکاران حق ابطال معامله را دارند و با تنفیذ آنان نیز معامله مؤثر می‌شود و این نتیجه بر خلاف ظاهر ماده ۲۱۸ اصلاح شده است (کاتوزیان، ۱۳۹۲: ۲۰۸).

نقد

این تفسیر از آنجایی که انتساب بطلان در ماده ۲۱۸ را به معامله به قصد فرار از دین نسبت داده، تفسیری صحیح است، ولی در خصوص مقید کردن بطلان به نسبی بودن باید گفت که به نظر می‌آید مفسر نظر به این داشته که این ماده از ماده ۱۱۶۷ قانون مدنی فرانسه اقتباس شده است،^۱ همان گونه که با محتوای ماده نیز سازگار است، در فصل راجع به اثر قرارداد نسبت به اشخاص ثالث مطرح شده است. ولی با توجه به اینکه این ماده در قانون مدنی ایران، ذیل مباحث جهت معامله آمده است، می‌توان گفت که قانون‌گذار نظری به اشخاص ثالث ندارد و نظرش به تشبیه این تصرفات به مکاسب محرمة از قبیل فروش انگور به قصد تهیه شراب در فقه امامیه بوده است (اشرفی اصفهانی، ۱۳۱۲: ۴۱۸)^۲ که چنین معاملاتی به دلیل وجود جهت حرام، صدق اعانت بر اثم و روایات کثیر موجود در باب، محکوم به بطلان شده است (نجفی کاشف‌الغطاء، ۱۴۲۳: ۸۸) و حتی ادعا شده که هیچ یک از فقها در حکم به بطلان اختلاف نکرده‌اند (نجفی، ۱۴۰۴: ۲۲/۳۰). لذا تفسیر این ماده بر مبنای حقوق فرانسه با وجود طرح این مباحث در فقه امامیه، کار صحیحی به نظر نمی‌رسد که در قسمت آخر عبارت، مفسر به خلاف ظاهر بودن تفسیر مذکور اذعان کرده است.

۱. بستانکاران می‌توانند به نام شخص خود، بی‌اعتباری اعمال حقوقی را که به تقلب نسبت به حقوق ایشان انجام شده است، درخواست کنند.

۲. ملا محمدباقر اشرفی اصفهانی در پاسخ به سؤالی که از ایشان درباره تبرعات به قصد فرار می‌شود، می‌گوید: «این تصرفات شبیه مکاسب محرمة مثل فروش انگور به قصد تهیه شراب می‌باشد. باطل است» (۱۳۱۲: ۴۱۸). به نظر ایشان معامله مزبور به دلیل نامشروع بودن جهت معامله باطل است.

۶. نافذ بودن معامله به قصد فرار از دین

با توجه به حذف ماده ۲۱۸ پیشین قانون مدنی و عدم احیای آن در سال ۱۳۷۰، به رغم پیشنهاد کمیسیون قضایی مجلس شورای اسلامی در سال ۱۳۶۶، به نظر می‌رسد که قانون‌گذار با توجه به ظاهر عبارت گروهی از فقهای امامیه، خصوصاً متقدمین، نظر به نفوذ معامله جدی به قصد فرار از دین داشته و آن را به عنوان اصل پذیرفته است. از مفهوم مخالف ماده ۲۱۸ قانون مدنی هم چنین برمی‌آید که قانون‌گذار معامله جدی به قصد فرار از دین را نافذ دانسته است. بنابراین می‌توان گفت که قبول اصل عدم نفوذ این گونه معامله، با تعمیم مواد پراکنده و مقررات خاصی که در حقوق امروز وجود دارد، بر خلاف نظر قانون‌گذار است (صفایی، ۱۳۸۹: ۱۴۲-۱۴۴).

نقد

همان گونه که گفته شد، حکم فقها به صحت معاملات مدیون در جایی است که برای طلبکاران ضرری نباشد. در حالی که با اندکی تأمل، این مطلب برداشت می‌شود که بحث فقها در آنجا منحصر به قبل و بعد از صدور حکم حجر است، بدون اینکه در مورد وضعیت جهت معامله [به عنوان یکی از شرایط صحت قراردادها] بحث کرده باشند و فقهای هم که بحث را به جهت معامله کشانده‌اند، حکم به نفوذ نداده یا قائل به عدم صحت شده‌اند (نراقی، ۱۴۲۲: ۱۲۲؛ اشرفی اصفهانی، ۱۳۱۲: ۴۱۸؛ طباطبایی یزدی، ۱۴۱۵: ۲۴۷؛ زند کرمانی، ۱۴۳۳: ۴۱) یا حداقل صحت معامله را مورد تردید قرار داده‌اند (اصفهانی، ۱۴۲۲: ۴۸۸؛ موسوی خمینی، بی‌تا: ۱۸/۱؛ موسوی سبزواری، ۱۴۱۳: ۱۵۳/۲۱؛ موسوی گلپایگانی، ۱۴۱۳: ۹۲/۲؛ جزیری و غروی و مازح، ۱۴۱۹: ۴۳۶/۲؛ صافی گلپایگانی، ۱۴۱۶: ۱۲۲؛ فاضل موحدی لنکرانی، ۱۴۲۵: ۳۲۰؛ حسینی سیستانی، ۱۴۱۷: ۳۴۱/۲). تمسک به مفهوم مخالف ماده هم در صورتی صحیح است که موضوعیتی برای لفظ «صوری» بودن معامله قائل باشیم، در حالی که قرینه^۱ بر خلاف این امر دلالت دارد.

شایان توجه است که سید یزدی در پاسخ به سؤال درباره صحت صلح به قصد فرار از دین گفته است: «اظهر عدم صحت است» و به ادله صلح، قاعده لاضرر، اخبار

۱. قرینه عبارت است از آوردن ماده در مباحث مربوط به جهت و بالتبع بی‌توجهی قانون‌گذار به قصد انشا.

نهی کننده از فروش انگور برای ساخت خمر، و به دلیل بطلان صلح مال به اولاد به قصد فرار از حج بعد از حصول استطاعت، استناد کرده است (طباطبایی یزدی، ۱۴۱۵: ۲۴۷).

برداشت ناصحیح از واژه «قصد»، منشأ اشتباه در تفسیر ماده ۲۱۸

برای قصد دو معنا متصور است:

معنای نخست عبارت است از عزم متوجه به انشای التزام و تعهد، و منظور از عزم به شیء، اراده و عقد قلبی بر آن است (فیروزآبادی، ۱۴۱۵: ۱۵۱/۴). در خصوص قصد لازم در اعمال حقوقی باید گفت که در جملات انشایی، سه نوع قصد باید وجود داشته باشد تا عمل حقوقی انشایی محقق شود: قصد لفظ، قصد معنای لفظ و قصد انشا و ایجاد معنا. آنچه در عالم حقوق منشأ اثر می شود، قصد انشای عقد است (محقق داماد و دیگران، ۱۳۹۲: ۲۶۴/۱). مراد از قصد انشا، قصد انشای اثر مطلوب است و مرتب شدن اثر بر عقود و ایقاعات، متوقف بر این است که قصد انشای اثر از آن را داشته باشد و منظور، قصد انشای اثری است که شارع مقدس آن اثر را بر آن عقد ترتیب داده است (نراقی، ۱۴۱۷: ۱۶۰)؛ یعنی شخص باید اثری را اراده کند که شارع آن اثر را بر آن عمل حقوقی اعتبار کرده است و بی شک وجود چنین قصدی در قرارداد لازم است؛ به نحوی که قرارداد خالی از آن باطل است (نجفی خوانساری، ۱۳۷۳: ۳۶۷/۱؛ انصاری دزفولی، ۱۴۱۵: ۲۹۵/۱). همه اینها برگرفته از قاعده فقهی معروف «العقود تابعة للقصد» می باشد که بر زبان فقها متداول است و دلالت بر این دارد که اگر یکی از متعاقدين فاقد قصد انشا باشد، عقد به لحاظ شرعی دارای اعتبار نخواهد بود.

در معنای دوم، قصد مرادف با نیت است (ابوجیب، ۱۴۰۸: ۳۶۳) که معادل فارسی آن، انگیزه می باشد و به هنگام قید واقع شدن برای «معامله» می توان واژه جهت را جایگزین آن کرد؛ همان گونه که در متون فقهی آمده است:

فروش انگور به این قصد که از آن شراب درست شود، حرام می باشد (علامه حلی، ۱۴۱۲: ۳۶۲/۱۵؛ نجفی کاشف الغطاء، ۱۴۲۳: ۸۷).

اگرچه اراده بدون انگیزه تحرکی ندارد، اما باز هم نقش قصد (در معنای جهت)،

مانند قصد انشا نخواهد بود؛ یعنی جهت هم‌چنان نسبت به قصد انشا، از مرکز دایره عقد دورتر می‌باشد. ایجاد ماهیت و اعتبارات حقوقی در اصل از طریق رکن قصد انشا صورت می‌گیرد و این رکن را می‌توان مرکز دایره و نقطه اصلی شکل‌گیری قرارداد دانست.

مطابق آنچه گفته شد، این نتیجه به دست می‌آید که قصد در دو معنا استعمال می‌شود: ۱. قصد انشا، ۲. قصدی که مرادف با جهت است. ولی معنای مستعمل‌فیه لفظ قصد در متون حقوقی فارسی، همان معنای اول است و از معنای دوم غالباً تحت عنوان انگیزه و جهت یاد می‌شود؛ مگر اینکه واژه «قصد» همراه با قیودی از قبیل مشروع یا نامشروع استفاده شود که در این صورت قاعداً معنای دوم مدنظر خواهد بود. پس ضرورت دارد که در این ماده هم به جای استفاده از لفظ قصد که منجر به ایجاد تفاسیر متعدد شده است، از عبارت نیت یا انگیزه استفاده شود؛ چرا که امری بدیهی است و روشن است که منظور از معامله به قصد فرار از دین، معامله‌ای است که با انگیزه و نیت فرار از دین صورت می‌گیرد، ولی با این همه در تفاسیری که از ماده ارائه شده است، این نکته از نظر نویسندگان حقوقی به دور مانده و منجر به تفاسیر متعدد شده است.

روایات دال بر وجوب قصد ادای دین

مؤدای سخن، علاوه بر اقوال فقها روایاتی هستند که بر وجوب قصد ادای دین دلالت دارند. به جهت اختصار، از نقل روایات مشابه که تفاوتی اندک در عبارت دارند، اجتناب می‌شود. بر اساس روایتی از امام باقر یا امام صادق علیه‌السلام، کسی که قرضی گرفته و نیت ادای آن را ندارد، به منزله سارق تلقی شده است (کلینی رازی، ۱۴۰۷: ۹۹/۵). شیخ صدوق در *المقنع* آورده است که امام باقر علیه‌السلام فرمود:

پدرم علی بن حسین علیه‌السلام در وصیتش به من فرمود: ای پسرم بدان که هر کس قرضی بگیرد و قصد پرداخت آن را نداشته باشد، پس او در امان خدا خواهد بود تا اینکه آن را بپردازد و اگر قصد پرداخت آن را نداشته باشد، پس او سارق است (صدوق، ۱۴۱۵: ۳۷۵).

در خبری از اسماعیل بن کثیر بن سالم آمده که امام صادق علیه السلام فرمود: سارقان بر سه دسته‌اند: کسی که نسبت به زکات تنگ نظر است، کسی که مهریه زن را حلال می‌شمارد و کسی که قرضی بگیرد و قصد پرداخت آن را نداشته باشد (حز عاملی، ۱۴۰۹: ۲۶۸/۲۱).

مغنیه روایتی را در کتاب *فقه الامام الصادق علیه السلام* ذکر می‌کند که حضرت فرمود: کسی که قرضی بگیرد و قصد پرداخت آن را نداشته باشد، سارق است و هر که قصد پرداخت دین را داشته باشد، از طرف خداوند دو نگاهبان برای او خواهد بود که وی را در ادای امانتش یاری می‌رسانند و اگر از نیتش بر ادای آن کم شود، به همان اندازه، یاری نسبت به وی کم می‌شود (۱۴۲۱: ۶/۴).

نیز در روایتی آمده است: هر کس زنی را با مهریه‌ای به عقد خود درآورد، ولی قصد پرداخت آن را نداشته باشد، زناکار محسوب می‌شود (کلینی رازی، ۱۴۰۷: ۳۸۳/۵).
با توجه به سارق و زانی شمرده شدن شخصی که از ادای دین فرار می‌کند، حداقل چیزی که از آن برداشت می‌شود، حرمت فرار از دین است.
بر اساس روایاتی دیگر:

- سماعه گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: شخصی مقداری پول دارد، ولی بدهکار هم است، آیا با آن زندگی خود را اداره کند و برای پرداخت بدهی خود انتظار روزی خداوند را بکشد یا اینکه با آن، دین خود را ادا کند و برای اداره زندگی خویش صبر کرده، قناعت نماید و با مشکلات بسازد؟ امام فرمود: ابتدا باید با آن مقدار پول، بدهی خود را ادا کند و اموال مردم را نخورد؛ زیرا خداوند در قرآن می‌فرماید: «اموال یکدیگر را به باطل نخورید، مگر بر اساس رضایت و تجارت حلال» (حز عاملی، ۱۴۰۹: ۳۲۵/۱۸).

- ثمامه می‌گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم که می‌خواهم عازم مکه و مدینه شوم، در حالی که دین بر ذمه‌ام هست. امام فرمود: برگرد و دین خود را ادا کن، آنگاه خداوند را در حالی که بدهکار نیستی، ملاقات کن؛ چرا که مؤمن خائن نیست (همان: ۳۲۴/۱۸).

این وجوب، ظاهر روایات است و روایات از این حیث هیچ تقییدی به زمان غیبت

داین ندارند (آل عصفور بحرانی، ۱۴۰۵: ۱۴۷/۲۰).

ممکن است توهم شود نیت ادایی که در روایت بیان شده است، فقط استحباب را می‌رساند و دلالتی بر وجوب آن ندارد. ولی این مطلب با دو دلیل رد می‌شود؛ یکی اینکه محبت معصوم علیه السلام نسبت به کسی که نیت ادای دین را داشته است، مقتضی جواز عدم نیت نیست، بلکه بنا بر اشاره به میغوض بودن شخصی که آن نیت را نداشته، دلالت بر وجوب دارد (نجفی، ۱۴۰۴: ۴۲/۲۵) و دیگر اینکه این روایت ظهوری در استحباب ندارد، بنابراین با حکم به وجوب منافاتی ندارد (حسینی روحانی قمی، ۱۴۱۲: ۱۱/۲۰).

نظریه منتخب

با این توضیحات، وجود جهت نامشروع در مسئله روشن می‌شود، و اینکه فقها آن را به فروش عنب به قصد تهیه شراب تشبیه کرده‌اند (طباطبایی یزدی، ۱۴۱۵: ۲۴۷؛ اشرفی اصفهانی، ۱۳۱۲: ۴۱۸)، از باب تمثیل منطقی نیست که باطل باشد، بلکه همان گونه که علت حکم در معامله فروش انگور به قصد شراب‌سازی موجود است (یعنی جهت نامشروع)، در اینجا موجود است و عبارت است از اینکه پرداخت دین واجب، و عزم و قصد بر پرداخت آن نیز واجب است. پس هر عملی که مخالف با این نیت شارع باشد، نامشروع است و فرار از دین نیز از جمله این مخالفت‌ها با نیت شارع است که حرمت مخالفت با امر شارع مسلم است و با این حال در صورتی که چنین انگیزه‌ای به عنوان جهت معامله باشد، جهت معامله نامشروع می‌شود و در واقع یکی از شرایط اساسی صحت معامله که مشروعیت جهت می‌باشد، حاصل نمی‌شود و در نتیجه حکم به بطلان قرارداد به قصد فرار از دین داده می‌شود.

دفع اشکال

اگر اشکال شود که حکم تکلیفی به حرمت معامله به قصد فرار از دین، ملازمه‌ای با حکم وضعی ندارد، بنابراین صحیح نیست که حکم به بطلان قراردادهای به قصد فرار از دین داده شود و نهایت چیزی که می‌شود گفت اینکه معامله غیر نافذ است که این حکم نیز بر مبنای قاعده لاضرر می‌باشد.

در پاسخ گفته می‌شود این مسلم است که یکی از شرایط اساسی صحت معاملات، مشروعیت جهت آن می‌باشد و در فرض مسئله، چون قصد امر نامشروعی (فرار از دین) به عنوان جهت در معامله قرار داده شده است، پس جهت معامله نامشروع می‌شود و با کمی دقت روشن می‌شود که در واقع نفس جهت، به شرایط اساسی صحت معامله خلل وارد می‌آورد، نه اینکه گفته شود نامشروعیت جهت به معامله سرایت و آن را باطل کند. پس بطلان جهت به معامله سرایت نمی‌کند، بلکه نامشروعیت آن یکی از شرایط اساسی صحت را از بین می‌برد و معامله به دلیل فقدان شرایط صحت، محکوم به بطلان می‌شود.

همچنین باید توجه داشت، همان گونه که فقها هم اشاره داشته‌اند، تردیدی نیست در اینکه پرداخت دین، یکی از واجبات است که شخص باید آن را بپردازد (ابن ادریس حلی، ۱۴۲۹: ۴۳۵) و وجوب پرداخت دین از ضروریات دانسته شده است (مصطفوی، ۱۴۲۳: ۵۲۵). ولی در این میان، اینکه آیا نیت ادای آن هم مثل پرداخت آن واجب است یا نه، فقها متأثر از روایات، حکم به وجوب تصمیم و قصد بر ادای آن داده و گفته‌اند که هر جا وفای به دین واجب باشد، عزم و تصمیم بر ادای آن نیز واجب می‌شود (مغنیه، ۱۴۲۱: ۶/۴). البته شاید بتوان دلیل حکم فقها را بر وجوب قصد پرداخت دین، مبتنی بر وجوب مقدمه واجب دانست؛ لذا فتوا داده‌اند که چنانچه مدیون قدرت بر ادای دین داشته باشد، مسامحه و تأخیر در ادای آن، معصیت کبیره است، بلکه لازم است مدیون در موقعی که قدرت بر ادا ندارد، نیت ادای دین عندالتمکن را داشته باشد (موسوی گلپایگانی، ۱۴۰۹: ۹۳/۲؛ آل عصفور بحرانی، بی‌تا: ۲۷۷/۱۲). با این حال بین فقها کسی هست که به طور مطلق، حکم به وجوب نیت و قصد پرداخت کرده باشد؛ یعنی چه قدرت بر ادا داشته باشد و چه نداشته باشد؛ چه صاحب دین حاضر و چه غایب باشد؛ چرا که نیت و عزم از مقتضیات ایمان می‌باشد و قصد بر ادای دین نیز واجب است، همان طوری که عزم بر ادای هر واجب دیگری واجب است (عاملی جبعی، ۱۴۱۰: ۱۸/۴). در جواب اینکه برخی فقها نیت را منوط به زمانی دانسته‌اند که دائن غایب باشد، گفته شده که وجوب نیت پرداخت دین، ظاهر روایات می‌باشد و روایات از این حیث تقییدی ندارند (آل عصفور بحرانی، ۱۴۰۵: ۱۴۷/۲۰).

پس این نتیجه به دست می‌آید که حکم تکلیفی نیت پرداخت دین، وجوب است ولی از آنجایی که این نیت و عزم و اراده بر پرداخت دین از منویات شارع است، هر عملی که منجر به مخالفت با منویات شارع شود یا با آن منافات داشته باشد، باطل است. این مطلب از نظر فقهای شیعه نیز دور نبوده است و ابن ادریس حلی و علامه حلی معتقدند هر چیزی که مانع از واجب مضیق شود، نزد خدا قبیح می‌باشد و پرداخت دین حال بعد از مطالبه واجب است و اگر دائن دین حال خود را از مدیون طلب کرد، بر مدیون جایز نیست که آن را به تأخیر بیندازد و اگر بعد از مطالبه، شروع به خواندن نماز در اول وقت کرد، نمازش صحیح نیست؛ چرا که ادای دین بعد از مطالبه، واجب مضیق می‌باشد، حال آنکه نماز خواندن در اول وقت، واجب موسع است (ابن ادریس حلی، ۱۴۱۰: ۳۳/۲؛ علامه حلی، ۱۴۲۰: ۵۲۹/۲).

اینکه فقها قائل اند امر به شیء مقتضی نهی از ضد خاص نیست و با این حال ابن ادریس حکم به بطلان نماز در اول وقت داده است (ابن ادریس حلی، ۱۴۱۰: ۳۳/۲)، نشانه آن است که این حکم از باب اقتضای امر نیست، بلکه آن امر وجوبی (ادای دین و نیت ادای آن) جزء منویات شارع است و شارع مقدس مستقلاً آن را واجب کرده است و یا شاید هم انگیزه فرار از دین، ضد عام وجوب نیت ادای دین باشد.

نتیجه‌گیری

بررسی تفاسیر حقوقی نشان می‌دهد که نظریات حقوق دانان، به دور از آموزه‌های فقهی و روایات بوده، بیشتر استحسانی و ناظر به حق فرد است و حتی در بعضی موارد، مخالف با ظاهر ماده است و این تشتت آرا، ناشی از تغییر به وجودآمده در ماده می‌باشد که با مطمح نظر قرار گرفتن آموزه‌های فقهی، روایات و آرای فقیهان این نتیجه به دست آمد که قصد ادای دین واجب، و جزء منویات شارع است. حال اگر عملی با نیت شارع مخالف باشد، نامشروع و حرام تلقی می‌شود و با توجه به اینکه در معامله به قصد فرار از دین، چنین نیتی موجود است، لذا جهت معامله نامشروع می‌شود و معامله با جهت نامشروع، محکوم به بطلان است.

پیشنهاد

با توجه به اینکه دو واژه «صوری» و «قصد»، منشأ اشتباه و باعث تفاسیر متعدد و گاه متعارض شده‌اند، پیشنهاد می‌شود با توجه به آنچه در مقاله گفته شد، در تغییرات آتی قانون مدنی، ماده ۲۱۸ به این صورت اصلاح گردد: «معامله به جهت فرار از دین باطل است».

کتاب شناسی

۱. آل عصفور بحرانی، حسین بن محمد، *الانوار اللوامع فی شرح مفاتیح الشرائع* (اللفیض)، قم، مجمع البحوث العلمیه، بی تا.
۲. آل عصفور بحرانی، یوسف بن احمد بن ابراهیم، *الحدائق الناضرة فی احکام العترة الطاهرة*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۵ ق.
۳. ابن ادریس حلّی، محمد بن منصور بن احمد، *اجوبة مسائل و رسائل فی مختلف فنون المعرفة*، قم، دلیل ما، ۱۴۲۹ ق.
۴. همو، *السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی*، چاپ دوم، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۰ ق.
۵. ابوجیب، سعدی، *القاموس الفقہی لغة واصطلاحاً*، دمشق، دار الفکر، ۱۴۰۸ ق.
۶. اردبیلی، احمد بن محمد، *زبدة البیان فی احکام القرآن*، تصحیح محمدباقر بهبودی، تهران، المکتبة الجعفریة لاحیاء الآثار الجعفریة، بی تا.
۷. همو، *مجمع الفائدة والبرهان فی شرح ارشاد الاذهان الی احکام الایمان*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۳ ق.
۸. اشرفی اصفهانی، ملا محمدباقر، *شعائر الاسلام فی مسائل الحلال والحرام*، بی جا، بی نا، ۱۳۱۲ ش.
۹. اصفهانی، سید ابوالحسن، *وسيلة النجاة مع تعالیک الامام الخمينی*، قم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۴۲۲ ق.
۱۰. امامی، سید حسن، *حقوق مدنی*، تهران، اسلامیة، بی تا.
۱۱. انصاری دزفولی، مرتضی بن محمد امین، *صراط النجاة* (محسّی)، قم، کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، ۱۴۱۵ ق.
۱۲. بیهقی کیدری، قطب الدین محمد بن حسین، *اصباح الشیعة بمصباح الشریعة*، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام، ۱۴۱۶ ق.
۱۳. توحیدی تبریزی، محمد علی، *مصباح الفقاهة*، تقریرات درس آیه الله سید ابوالقاسم موسوی خویی، بی جا، بی نا، بی تا.
۱۴. جزیری، عبدالرحمن و سید محمد غروی و یاسر مازح، *کتاب الفقه علی المذاهب الاربعة و مذهب اهل البيت علیهم السلام*، بیروت، دار الثقلین، ۱۴۱۹ ق.
۱۵. جعفری لنگرودی، محمد جعفر، *مجموعه محشای قانون مدنی*، تهران، کتابخانه گنج دانش، ۱۳۷۹ ش.
۱۶. حرّ عاملی، محمد بن حسن، *تفصیل وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة*، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام لاحیاء التراث، ۱۴۰۹ ق.
۱۷. حسینی حلبی، سید حمزة بن علی بن زهره، *غنية النزوع الی علمی الاصول والفروع*، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام، ۱۴۱۷ ق.
۱۸. حسینی روحانی قمی، سید محمد صادق، *فقه الصادق علیه السلام*، چاپ سوم، قم، دار الکتاب - مدرسه امام صادق علیه السلام، ۱۴۱۲ ق.
۱۹. حسینی سیستانی، سید علی، *منهاج الصالحین*، قم، دفتر آیه الله سیستانی، ۱۴۱۷ ق.
۲۰. حسینی عاملی، سید جواد بن محمد، *مفتاح الكرامة فی شرح قواعد العلامة*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۲۱. حلّی، یحیی بن سعید هذلی، *الجامع للشرائع*، قم، مؤسسه سید الشهداء العلمیه، ۱۴۰۵ ق.

۲۲. زند کرمانی، محمدباقر، رفع النزاع من البین فی الصلح المقصود منه الفرار عن الدین، تحقیق حسین حلبیان، قم، امیر العلم، ۱۴۳۳ ق.
۲۳. شهیدی، مهدی، تشکیل قراردادهای و تعهدات، تهران، مجد، ۱۳۹۲ ش.
۲۴. صافی گلپایگانی، لطف الله، هدایة العباد، قم، دار القرآن الکریم، ۱۴۱۶ ق.
۲۵. صدوق، ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی، المقنع، قم، مؤسسه امام هادی علیه السلام، ۱۴۱۵ ق.
۲۶. صفایی، سیدحسین، قواعد عمومی قراردادهای، تهران، میزان، ۱۳۸۹ ش.
۲۷. طباطبایی بروجردی، سیدحسین، جامع احادیث الشیعه، تهران، فرهنگ سبز، ۱۴۲۹ ق.
۲۸. طباطبایی یزدی، سیدمحمدکاظم بن عبدالعظیم، سؤال و جواب (استفتائات و آراء فقیه کبیر سیدمحمدکاظم یزدی طاب ثراه)، تهران، مرکز نشر علوم اسلامی، ۱۴۱۵ ق.
۲۹. طبرسی، امین الاسلام ابوعلی فضل بن حسن، المؤلف من المختلف بین ائمة السلف، مشهد، مجمع البحوث الاسلامیه، ۱۴۱۰ ق.
۳۰. طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن، المبسوط فی فقه الامامیه، تهران، المكتبة المرتضوية لاحیاء الآثار الجعفریه، ۱۳۸۷ ق.
۳۱. عاملی جبعی (شهید ثانی)، زین الدین بن علی، الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیه، شرح سیدمحمد کلاتر، قم، کتاب فروشی داوری، ۱۴۱۰ ق.
۳۲. همو، مسالک الافهام الی تنقیح شرائع الاسلام، قم، مؤسسه المعارف الاسلامیه، ۱۴۱۴ ق.
۳۳. عاملی جزینی (شهید اول)، محمد بن جمال الدین مکی، الدروس الشرعیة فی فقه الامامیه، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ ق.
۳۴. همو، غایة المراد فی شرح نکت الارشاد، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۱۴ ق.
۳۵. علامه حلّی، ابومنصور جمال الدین حسن بن یوسف بن مطهر اسدی، تحریر الاحکام الشرعیة علی مذهب الامامیه، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام، ۱۴۲۰ ق.
۳۶. همو، قواعد الاحکام فی معرفة الحلال والحرام، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳ ق.
۳۷. همو، منتهی المطلب فی تحقیق المذهب، مشهد، مجمع البحوث الاسلامیه، ۱۴۱۲ ق.
۳۸. فاضل موحدی لنکرانی، محمد، تفصیل الشریعة فی شرح تحریر الوسیله - المضاربة، الشریکه، المنزعة، المساقاة، الدین و...، قم، مرکز فقهی ائمة اطهار علیه السلام، ۱۴۲۵ ق.
۳۹. فخرالمحققین حلّی، ابوطالب محمد بن حسن بن یوسف، ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد، قم، اسماعیلیان، ۱۳۸۷ ق.
۴۰. فیروزآبادی، محمد بن یعقوب، القاموس المحیط، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۵ ق.
۴۱. فیض کاشانی، محمدمحسن بن شاه مرتضی، مفاتیح الشرائع، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، بی تا.
۴۲. قطن حلّی، شمس الدین محمد بن شجاع، معالم الدین فی فقه آل یاسین، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام، ۱۴۲۴ ق.
۴۳. کاتوزیان، امیر ناصر، قانون مدنی در نظم حقوقی کنونی، تهران، میزان، ۱۳۹۲ ش.
۴۴. کاظمی، جواد بن سعید، مسالک الافهام الی آیات الاحکام، مسالک الافهام الی آیات الاحکام، بی جا، بی تا، بی تا.

۴۵. کرکی عاملی (محقق ثانی)، علی بن حسین، جامع المقاصد فی شرح القواعد، قم، مؤسسة آل البيت لإحياء التراث، ۱۴۱۴ ق.
۴۶. کلینی رازی، ابوجعفر محمد بن یعقوب، الکافی، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ ق.
۴۷. محقق داماد، سیدمصطفی و جلیل قنوتی و سیدحسن وحدتی شبیری و ابراهیم عبدی پور فرد، حقوق قراردادها در فقه امامیه، تهران، سمت، ۱۳۹۲ ش.
۴۸. مصطفوی، سیدمحمدکاظم، فقه المعاملات؛ بحوث استدلالیه حول المعاملات المالیه، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۲۳ ق.
۴۹. مغنیه، محمدجواد، فقه الامام الصادق علیه السلام، قم، انصاریان، ۱۴۲۱ ق.
۵۰. موسوی خمینی، سیدروح الله، تحریر الوسیله، قم، دار العلم، بی تا.
۵۱. همو، کتاب البیع، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۴۲۱ ق.
۵۲. موسوی خویی، سیدابوالقاسم، محاضرات فی اصول الفقه، قم، مؤسسه احیاء آثار الامام الخوئی، ۱۴۲۲ ق.
۵۳. همو، منهاج الصالحین، چاپ بیست و هشتم، قم، مدینه العلم، ۱۴۱۰ ق.
۵۴. موسوی سبزواری، سیدعبدالاعلی، مهذب الاحکام فی بیان الحلال والحرام، قم، مؤسسه المنار - دفتر معظم له، ۱۴۱۳ ق.
۵۵. موسوی گلپایگانی، سیدمحمدرضا، مجمع المسائل، قم، دار القرآن الکریم، ۱۴۰۹ ق.
۵۶. همو، هداية العباد، قم، دار القرآن الکریم، ۱۴۱۳ ق.
۵۷. نراقی، مولی احمد بن محمد مهدی، عوائد الایام فی بیان قواعد الاحکام و مهمات مسائل الحلال و الحرام، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۱۷ ق.
۵۸. نجفی، محمدحسن بن باقر، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۴ ق.
۵۹. نجفی خوانساری، موسی بن محمد، کتاب منیة الطالب فی حاشیه المکاسب، تقریرات بحث محمدحسین غروی نائینی، تهران، المکتبه المحمدیه، ۱۳۷۳ ق.
۶۰. نجفی کاشف الغطاء، مهدی، احکام المتاجر المحرمه، نجف اشرف، مؤسسه کاشف الغطاء، ۱۴۲۳ ق.
۶۱. نراقی، محمد بن احمد، مشارق الاحکام، قم، کنگره نراقیین ملامهدی و ملااحمد، ۱۴۲۲ ق.
۶۲. نوری طبرسی، حسین بن محمد تقی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، بیروت، مؤسسه آل البيت لإحياء التراث، ۱۴۰۸ ق.